

خوش‌شانسی و بدشانسی

بر کنار بامی ای مست مُدام
پست بنشین یا فرود آ، و السلام

هر زمانی که شدی تو کامران
آن دم خوش را کنار بام دان
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶ و ۲۱۴۷)

تعریف خوش‌شانسی و بدشانسی برای من ذهنی به این صورت است که هر زمان اتفاق این لحظه مورد تایید و به اصطلاح باب میلش باشد، یعنی خوش‌شانس است و برعکس اگر مطابق خواسته و توقعاتش اتفاقات پیش نروند، خود را بدشانس می‌داند و اوقاتش تلخ می‌شود. من ذهنی بر اساس همانندگی و جدایی تشکیل شده است، یعنی ما را از اصل خودمان جدا کرده و به دنبال خوشبختی و سعادت در همانندگی‌ها می‌گردد. به دست آوردن و زیاد کردن حس خوشبختی به او می‌دهد و از دست دادن یا به دست نیاموردن حس بدبختی.

اما در حقیقت خوش‌شانسی و بدشانسی معنای دیگری دارد. زمانی که مرکز عدم است یعنی فکری، دردی، جسمی در مرکز توجه ما قرار ندارد و ما در برابر اتفاقات فضاگشایی می‌کنیم، یعنی به آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد اهمیت نمی‌دهیم و برای ما مهم نیست، یعنی خوش‌شانسی به ما روی کرده است. چرا؟ زیرا که در مرکز عدم وقتی خرد الهی به فکر و عمل ما می‌ریزد، آبدانی بی‌نظیری در درون و بیرون ما اتفاق می‌افتد و بخش‌های مختلف زندگی ما در تعادل کامل به بهترین نحو ممکن نظم داده می‌شوند، این خوش‌شانسی است. از طرف دیگر همانندگی شدن و چیزی را در مرکز توجه قرار دادن و زندگی را در آن دیدن یعنی شروع بدشانسی و اتفاقات بد در زندگی. حتی اگر در ظاهر اتفاقات باب میل من ذهنی پیش بروند، مثلاً به خواسته‌هایش برسد، احساس برتر بودن بکند و به خودنمایی از خود بیفتد که من چقدر موفق و خوش‌شانس هستم، اما بی‌خبر از همه‌جا در حال سقوط و تجربه بدشانسی حقیقی است و این قدر تلخی می‌کشد تا بلکه معنای واقعی بخت و اقبال نیک و حقیقی را بفهمد که همان مرکز عدم است!

با سپاس فراوان
-آتنا